

نشریه ادب و زبان .
دانشکده ادبیات و علوم انسانی .
دانشگاه شهید باهنر کرمان .
سال ۲۰، شماره ۴۱، بهار و تابستان ۱۳۹۶

بررسی نام جای «رودآبد» در شاهنامه فردوسی
(علمی - پژوهشی) *

دکتر مرتضی چرمگی عمرانی^۱

چکیده

پژوهندگان شاهنامه آن گونه که باید تحقیقات چندانی درباره مکان‌های شاهنامه انجام نداده‌اند، علاوه بر این ضبط برخی از این مکان‌ها در نسخه‌های خطی و چاپ‌های شاهنامه نادرست و پریشان است؛ نسخه‌نویسان شاهنامه هم تلاش چندانی برای ضبط صحیح این نام‌ها انجام نداده و گاه به عمد آن‌ها را با نام‌ها و کلمات مانوس در روزگار خود جایگزین کرده‌اند. آنچه در این مقاله به آن پرداخته شده است، بررسی و روشن کردن یک جای نام و طرح دو احتمال در مورد جای نام دیگری در شاهنامه است که از حیث جغرافیایی با جای نام مورد بحث کاملاً انطباق دارد. فردوسی در شاهنامه دو جا به ذکر «رودآبد» پرداخته که از نظر شاهنامه پژوهان شناخته شده نیست و ناشناختگی نام این شهر مایه برآشفستگی بسیار شده است. در این مقاله سعی شده، به بررسی مکان این بوم و همسانی نام این شهر با «زورآبد» شهری در نزدیکی سرخس با قدمت تاریخی پرداخته شود. نتیجه پژوهش حاضر، پیشنهاد این نکته است که «رودآبد» شاهنامه همان شهر «زورآبد» یا «زورآباد» تربت جام است که با نام جدید صالح آباد به پویایی و قدمت تاریخی خود ادامه حیات می‌دهد.

تاریخ ارسال مقاله: ۱۳۹۵/۰۳/۰۴

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۵/۰۹/۰۱

۱-دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور

واژه‌های کلیدی: شاهنامه، رودابد، زورابد، صالح آباد، زورآباد.

۱- مقدمه

جای نام‌های شاهنامه هیچ وقت جدی گرفته نشده‌اند، «شاید به این دلیل که صاحب نظران فن حماسه‌سرایی یکی از خصایص اولیه حماسه را ابهام در زمان و مکان دانسته و بر آن بوده‌اند که حماسه به زمان و مکان محدود نمی‌شود؛ زیرا هرچه صراحت زمان و مکان بیشتر باشد، صراحت و روشنی وقایع بیشتر است و در نتیجه وقایع داستانی و اساطیری به تاریخ نزدیک می‌شود و ارزش داستانی خود را از دست می‌دهد» (صفا، ۱۳۶۳: ۱۲). به این دلیل «اغلب محققان با همین پیش فرض از ورود برای حل مشکلات مکانی (.) شاهنامه پا کنار کشیده‌اند» (یا حقی، ۱۳۹۱: ۱).

۱-۱- بیان مسئله

نسخه نویسان شاهنامه در روزگاران گذشته هم به دلیل ناآشنایی با جغرافیا و هم به دلیل سرگرم شدن به مندرجات داستان‌ها فارغ از محل وقوع آن‌ها، هیچ اهمیتی برای ضبط درست جای نام‌ها قائل نبوده و هر چه از محدوده زیستی و در نتیجه از حوزه اطلاع جغرافیایی آنها به دور بوده است، برای ثبت آن هیچ همتی از خود نشان نداده‌اند. ما در این مقاله برآنیم تا به بررسی و روشن کردن جای نام‌های مورد بحث در شاهنامه پردازیم.

۱-۲- پیشینه تحقیق

پیشینه تحقیق درباره نام جای‌های شاهنامه چندان طولانی نیست و شاید به کمتر از نیم قرن برسد، فرهنگ‌های شاهنامه که در گذشته انجام شده است، بیشتر لغت معنی است و محققان اروپایی هم کمتر به موضوع جای نام‌ها پرداخته‌اند؛ با این حال برخی از مکان‌های شاهنامه فی‌المثل مازندران و البرز توجه برخی از محققان را به خود معطوف داشته، مقالاتی چند در این خصوص نوشته‌اند، کسانی همچون:

۱. دولت آبادی، هوشنگ. (۱۳۶۸). «سودای گشودن مازندران». آینده، ۱۵، ۳-۲۳۸/۵-۲۴۹.
 ۲. شهیدی مازندرانی، حسین. (۱۳۷۴). «راهنمای نقشه جغرافیایی شاهنامه فردوسی». چ دوم. موسسه جغرافیایی و کارتوگرافی سحاف.
 ۳. ضیاءپور، جلیل. (۱۳۵۶). «مازندران فردوسی کجاست». شاهنامه شناسی، ۳۵۶-۳۶۶.
 ۴. کریمان، حسین. (۱۳۷۵). «پژوهشی در شاهنامه». به کوشش علی میرانصاری. چاپ اول. تهران: انتشارات سازمان اسناد ملی ایران.
 ۵. کیا، صادق. (۱۳۵۰). «شاهنامه و مازندران». سخنرانی های نخستین دوره جلسات درباره شاهنامه فردوسی، ۱۵۱-۱۵۸.
 ۶. مدی، ارژنگ. (۱۳۶۹). «سخنی پیرامون جغرافیای اساطیری و حماسی». فرهنگ. پاییز ۶۹. ۲۹۵-۳۰۲.
- که استاد دکتر یاحقی در ابتدای مقاله «دو جای نام ناشناخته در شاهنامه» به تفصیل به برخی از این پژوهش‌ها اشاراتی کرده است.

۱-۳- ضرورت و اهمیت تحقیق

از آنجا که برخی از این نام‌ها هم اکنون به عنوان نام‌های کهن جغرافیایی در خراسان کنونی وجود دارد، برای گشودن ابهام جای نام‌ها در شاهنامه می‌توان از اطلاعات مربوط به جغرافیای محلی و استمداد از منابع کهن بهره جست. با توجه به همین ضرورت، جستجو در ضبط‌های متفاوت و به دست دادن صورت‌های گوناگون دست نوشته‌ها و روشن کردن برخی از آنها به خصوص نام جای‌های جغرافیایی شاهنامه، می‌تواند به نتایج دلپذیر و مطلوب منتهی شود.

۲- بحث

حال با بیان این مقدمه، به بررسی ابیات مورد بحث از شاهنامه می‌پردازیم:

در شاهنامه، دو بار از مکانی به نام «رودابد» سخن آمده که از نظر شاهنامه پژوهان ناشناخته مانده است: بار اول در آغاز پادشاهی زو طهماسب، آنگاه که مرز ایران و توران بین این پادشاه و افراسیاب تقسیم می‌شود، آمده است:

ز رودآبد و شیر تا مرز تور
 از آن بخش گیتی به نزدیک و دور
 روارو چنین تا به چین و ختن
 سپردند شاهی بـدان انجمن
 ز مرزی کجا رسم خرگاه بود
 زو وزال را دست کوتاه بود
 (فردوسی، ۱۳۸۹: ۳۲۸/۱)

قبل از توضیح این ابیات، اشاره‌ای گذرا به مرزهای ایران با توران می‌اندازیم؛ در چندین جای شاهنامه، گزاره‌هایی هست که به استناد آن می‌توان به تعیین مرزهای شمال شرقی ایران پرداخت. فی‌المثل در روزگار پادشاهی کی قباد میان ایران و توران جنگی چند روزه در می‌گیرد، سپاه تورانی در هم می‌شکند، پشنگ - سپه دار تورانی - نامه ای به کی قباد می‌نویسد و از او درخواست می‌کند که مرزهای تعیین شده توسط فریدون، دوباره معیار مرز توران و ایران باشد:

ز خرگاه تا ماورالنهر بر
 که جیحون میانجی ست اندر گذر
 برو بوم ما بود هنگام شاه
 نکریدی بدین مرز ایـرج نگاه
 (همان: ۳۵۳/۱)

«در این جا واژه میانجی با مفهوم مرز هماهنگ است و به این دلیل پیشنهاد می‌شود که پیش از این مرز مورد توافق بوده است» (تهامی، ۱۳۹۴: ۱۰۴). فردوسی در چند جای از شاهنامه ابیاتی دال بر اینکه ماورای جیحون از آن توران است، آورده است. نمونه را:

پیامی پیامد به کردار سنگ
 به افراسیاب از دلاور پشنگ
 که بگذار جیحون و برکش سپاه
 ممان تا کسی برنشند به گاه
 (همان: ۳۳۰/۱)

برفتند ترکان ز پیش مغان
 کشیدند لشکر سوی دامغان
 وزان جا به جیحون نهادند روی
 خلیده دل و با غم و گفتگوی

(همان: ۳۴۹/۱)

بدین روزگار اندر افراسیاب بیامد به ایران وبگذاشت آب

(همان: ۳۵۴/۱)

که در این بیت مراد از آب، رود جیحون است. بنابراین آنچه گفته آمد «منطقه شمال و خاور جیحون و خاور ناحیه ورارود یعنی سرزمین‌های میانه دورود سیحون و جیحون مرز ایران و توران بوده است بدین معنا که رود سیحون مرز بوده است» (تهامی، ۱۳۹۳: ۱۰۶). از واژه خرگاه در شاهد اول می‌توان به این نتیجه رسید که سرزمین «توران مرزی دانسته شده است که در آن رسم خرگاه روایی دارد و باشندگانش هنوز در خرگاه می‌زیند و چادر نشینانی‌اند بیابان گرد و به دور از شهر آیینی» (کزازی، ۱۳۸۱: ۳۷۳/۲). همین نویسنده در نامه باستان، ذیل توضیح نام این شهر می‌نویسد:

«رودآبد و شیر نام دو بوم یا شهر است که جایگاهش روشن نیست. بر پایه هنجار سخن و ساختار جغرافیایی در داستان، این دو می‌باید از بوم‌ها یا شهرهای فرارود (ماوراء النهر) باشند. زیرا بر پایه پیمان آشتی در میان زو و افراسیاب، از رودآبد و شیر تا مرز تور و مرز ختن از آن تورانیان خواهد بود؛ از این روی این دو که آغاز سرزمین‌های توران شمرده می‌شود در آن سوی آمودریا جای داشته باشند که افراسیاب بهاران به آهنگ تاختن به ایران از آن گذشته است. اما در آبشخورهای جغرافیایی نشانی نیافته‌ام» (همان: ۲۷۲).

از آنچه در منابع تاریخی نخستین سده‌های اسلامی یافت می‌شود، می‌توان چنین نتیجه گرفت که ساختار اجتماعی فرارود در این دوره به سه شکل چادرنشینی، روستائیشینی و شهرنشینی بوده است؛ «برخی از منابع به دونوع از ترکان بیابانگرد و مقیم اشاره کرده‌اند، حدودالعالم هم از معیشت اقوام مختلف ترک صحراگرد کوچ رو گزارش داده که خرگاه و خیمه دارند» (شجاعی مهر، ۱۳۹۲: ۸۴).

«جیحانی گزارش کرده که اطراف رود چاچ (سیحون) محل گردآمدن خرگاه‌نشینان ترک از قبیله‌های غزان و خرلخان بوده است که از نواحی پراکنده آمده‌اند و آنجا مقیم شده‌اند نیز از منابع تاریخی چنین برمی‌آید که هر دونوع ترکان صحراگرد و مقیم در مساکن

چادری زندگی می‌کنند. البته بعضی گزارش‌های حدودالعالم نشان می‌دهد خاقان ترکان ممکن است در برخی از ایام سال در شهرهای مرزی بافرارودیان و مسلمان ساکن شوند، یعقوبی گزارش کرده است که ترکان خانه و قلعه نداشته بلکه در خیمه‌های ترکی چند ضلعی منزل داشته و زندگی می‌کرده‌اند» (همان: ۸۴).

بنابراین با اندکی توسع، به نظر می‌رسد منطقه بین دورود سیحون و جیحون باید جزء سرحدات ایران و توران شمرده شود، آن‌گونه که در تعریف سرحدات گفته‌اند:

«ناحیه کنش گاه و حوزه نفوذ واحدهای سیاسی پیرامونی (امپراطوری) به شمار می‌رفت تا آن واحدها در تماس مستقیم قرار نگیرند. آن زمان محدوده پهنای را که حد فاصل میان دو امپراطوری بود، منطقه سرحدی می‌خواندند؛ به عبارت دیگر سرحد، ناحیه ای با عرض‌های متفاوت میان دو حکومت پیرامونی بود که قانون خاص خود را داشت و تابع سرزمین هیچ یک از دو حکومت نبود، با این حال هر یک از حکومت‌ها به نسبت قدرتشان در آن حضور داشتند و از منابع و امکانات آن استفاده می‌کردن.» (تهامی، ۱۳۹۴: ۹۴-۹۵).

در این ابیات، واژه‌های «رود آبد، شیر و مرزتور» آمده، که غالب شاهنامه پژوهان از آن مکان‌ها اظهار بی‌اطلاعی کرده‌اند. دکتر کزازی در توضیح این بیت بدون ذکر این جای نام می‌گوید:

«پس فرستاده‌ای از سوی هر دو سپاه به نزد زو آمد و از او خواست که جنگ را به پایان آورند و سرزمین‌ها را بخش کنند و مرز دهند از آن سوی آمودریا تا ختن سرزمین تورانیان گردید که مردمانی بیابانگرد و خرگاه‌نشین بودند و از سوی دیگر این رود سرزمین ایران آغاز می‌گرفت.» (کزازی، ۱۳۹۲: ۱۰۴)

از قراین این بیت برمی‌آید، که ظاهراً و شاید قطعاً این سه مکان باید در یک موقعیت و منطقه جغرافیایی نزدیک به هم باشند. همان‌گونه که می‌دانیم در صورتی می‌توان مکان‌های داستانی، اساطیری و حماسی را با مکان‌هایی در جهان واقعی یکی دانست که:

«مکان‌های نام برده در داستان مزبور در جغرافیای طبیعی جهان بعینه یا همراه با تحول بعضی از واک‌های نام این مکان‌ها به گونه‌ای که از نظر زبان‌شناسی قابل قبول باشد،

وجود داشته باشد یا مدارکی دال بر تغییر نام یک یا دو یا همه حتی مکان‌های داستان مزبور در طول تاریخ در دست باشد» (مدی، ۱۳۶۹: ۲۹۹).

از دیگر سوی، برخی پژوهندگان در مقالات خود اثبات کرده‌اند، اطلاعاتی که فردوسی از اماکن دریایی نقاط دور دست داده همگی درست و بر واقعیات جغرافیایی منطبق است؛ بنابراین وقتی «دانش فردوسی در مورد دریای زره و یمن و فم الاسد درست باشد» (اقتداری، ۱۳۸۹: ۲۷)، «به طریق اولی دانش وی در خصوص آگاهی‌های جغرافیایی خراسان و بالاخص آن قسمت که به توس نزدیک و احتمالاً در دسترس و در حوزه اطلاع وی بوده، نمی‌توانسته نادرست و سهل‌انگارانه باشد» (یاحقی، ۱۳۹۱: ۳).

و اما دو احتمال و پیشنهادی که می‌توان درباره «شیر» داد، این است که در منطقه بین سرخس و طوس دو مکان به نام های ۱- شیر تپه در نزدیکی سرخس و ۲- قلعه شیری در نزدیکی طوس آمده است، اما در مورد شیرتپه که به احتمال فراوان همخوانی بیشتری از حیث جغرافیایی با بیت مورد نظر دارد، این نکته گفتنی است که:

«شیرتپه از دهات قدیمی سرخس است که در نزدیکی آن تپه خاکی عظیمی وجود دارد و حدس زده می‌شود که این تپه از جمله تپه‌های باستانی باشد. یاقوت در معجم البلدان از دهی به نام شیرز با مشخصات زیر یاد می‌کند: «شیرز با کسر اول سپس سکون حرف دوم و مقدم داشتن رای فتحه دار بر زای، و کلمه شیر است. حرف زای در شیرز زیادی است که به جهت نسبت به کلمه افزوده شده است همچنان را که رازی و مروزی گویند. از دهات سرخس و شبیه شهر است و بین آن و سرخس فاصله دو روز راه با شتر در مسیر راه هرات می‌باشد. در آن شیرز، بازاری است و مردمی بسیار و مسجدی بزرگ در آن، ولی آب آشامیدنی آن مردم از آب گوارای چاه‌ها است» (سعیدی، ۱۳۵۴: ۱۵۷).

همین نویسنده در ادامه می‌گوید:

«با توجه به وضع جغرافیای خاصی که این ناحیه دارد و بر طبق قرائن بسیار، به ظن قوی حتی در دوره ماقبل اسلام مراکز مسکونی مهمی به صورت ده، شهرک یا شهر لااقل در حوالی رودخانه‌های ناحیه وجود داشته است؛ تپه‌هایی که در کنار رود تجن وجود داشته

است و تعداد آن کم نیست از جمله شیرتپه، تپه خماری و... به احتمال قوی خرابه‌های روستاها یا شهرک‌های باستانی‌اند. از دیگر سوبسیاری از جغرافی‌نویسان اسلامی آبادی‌های متعددی در اطراف سرخس از جمله: ازجاه، بیل، حفص آباد، نویزه، بفاوزجان، شیرز و... ذکر کرده‌اند ولی به جز چند مورد مانند بفاوزجان و شیرز که حدود تقریبی و مشخصات کلی آنها را تعیین کرده‌اند در مورد بقیه آبادی‌ها فقط به ذکر تلفظ صحیح اسم آبادی قناعت ورزیده‌اند و حتی مکان قدیمی آنها نیز روشن نیست، از میان تمام آبادی‌هایی که ذکر آن رفت بنا به شرحی که یاقوت داده است شیرز را با شیر تپه کنونی انطباق داده‌اند» (همان: ۱۳۸-۱۳۹).

از این دست تپه‌های تمدنی در اطراف سرخس فراوان دیده می‌شود. «این تپه‌ها بیانگر محیط زیست انسان‌ها در گذشته بوده است و به علل مختلفی همچون: زلزله، سیل و یا عوامل طبیعی دیگر به صورت تپه درآمده‌اند ولی تاکنون اکتشافی از آن به عمل نیامده است. تعدادی از آن تپه‌ها عبارتند از: شیرتپه، تپه خماری، یازتپه و تپه بابالقمان» (بامداد، ۱۳۴۴: ۵۲).

در باب وجه تسمیه شیرتپه، بنابر اظهار اهالی «تپه باستانی داخل روستا محل سکونت یکی از پسران انوشیروان به نام شیرویه بوده که نام قبلی آبادی به همین اسم معروف شده و به مرور زمان به شیرتپه تغییر یافته است» (احمدی، ۱۳۹۱: ۷۴). با توجه به موارد گفته شده پیشنهاد می‌شود تپه شیری که در نزدیکی سرخس واقع شده، قابل انطباق با شیر در بیت مورد بحث ماست؛ اما مکان دومی که به احتمال ضعیف‌تر باید آن را پیشنهاد داد، می‌تواند اشاره به روستای کلاته شیری یا شیرین یا چشمه شیر خوان در ولایت توس باشد.

«و این چشمه شیرخوان، چشمه ای پرآب در ولایت توس حدود یک منزل بعد از چشمه سعد آباد به طرف قوچان که هم اکنون به چشمه شیری و به روستای مجاورش کلاته شیری می‌گویند. این چشمه به فاصله اندکی از ساحل چپ کشف رود در بلوک «درزآو» توس واقع است» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۱۵۳۱/۲).

دو دیگر اینکه از نام این چشمه شیر در تاریخ بیهقی در فصل رفتن امیر مسعود از هرات به جانب پوشنگ آنگاه که مسعود می‌خواهد طغرل را شکست دهد ذکری به میان آمده است (همان: ۶۲۲/۱). درباره «مرز تور» که در این بیت آمده و برخی پژوهندگان آن را با «مرز توران» یکی دانسته‌اند، احتمالی که می‌توان داد این است که:

«اگر مسافری از شهر مشهد عازم سرخس و زورآباد گردد به محض فاصله گرفتن از دشت توس در سمت چپ خود کوهی یال افراشته خواهد دید که به موازات کشف رود و در جهت شمال شرقی پیش می‌رود بی‌آنکه در هیچ جای، شانه خم داده باشد الا در نزدیکی سرخس، یعنی آنجا که مزدوران یا به روایتی مرز توران نامیده می‌شود، همان فروتنی و شانه خمیدگی کوه مزبور به مسافران راهی سرخس اجازه می‌دهد تا از این سو به آن سو گذر کند» (سیدی، ۱۳۷۳: ۳۷ - ۳۸).

اما شاهد دوم در آغاز داستان رستم و هفت گردان در شکارگاه افراسیاب است. آنگاه که رستم و همراهانش برای شکار به مرز ایران و توران و شکارگاه افراسیاب می‌روند: با توجه به آنچه در مقدمه آورده شد، باید نخجیرگاهی که رستم برای شکار به آنجا رفته، جزء سرحدات ایران و توران بوده که در آن دوره علی‌الظاهر بیشتر تورانیان در آن دشت تاخت و تاز داشتند تا ایرانیان.

به نخجیرگاه رد افراسیاب به یک دست رودآبد و رودآب
دگر سو سرخس و بیابانش پیش گله گشته بر دشت آهو و میش
(فردوسی، ۱۳۸۹: ۱۰۵/۲)

در این ایات چهار واژه کلیدی رودآبد، رودآب، سرخس و بیابان درخور توضیح است، قبل از توضیح این واژه‌ها ذکر این نکته گفتنی است، همان‌گونه که در ادامه خواهد آمد ولایت زورآبد در محاصره شرقی و شمالی دو رود نسبتاً بزرگ و دیرینه و مشهور «هریر رود» و «کشف رود» است؛ بنابراین طبیعی است که در کنار شهر رودآبد، رودآب هم باشد. دوم اینکه آوردن «سرخس و بیابان» هم به دلیل این است که سرخس، همسایه شمالی رودآبد یا زورآبد است. از دیگر سوی با توجه به اینکه «سرخس در کنار رود تجن (هرات رود یا کاسه رود پیشین) و هم بیابان (میان سرخس و مرو) و جنگل و مراتع غنی

(جنگل های شورلق ایران میان مزدوران و سرخس) واقع است، توصیف فردوسی از جغرافیای آن با واقعیت منطبق است» (سیدی، ۱۳۸۳: ۳۰۵). اما درباره واژه «بیابان» این نکته قابل ذکر است که اولین دلیل گمنامی وانزوای تقریبی ولایت «زور آبد» آن بوده که رشته کوه حایل میان آن و «بادغیس» و «گنج رستاق» یال افراشته و صعب‌العبور بوده است، چند تنگه و معبر کوچک آن هم تنها به قافله‌های کوچک و یا لشکرهای خرد اجازه عبور می‌داده و در نتیجه «زور آبد» به ولایتی بن بست شبیه بوده است. دوم این که در آن سوی رشته کوه - مقابل زور آبد - بلافاصله شهری و آبادی مهمی نبوده چون گنج رستاق و بادغیس تقریباً روبروی جام و تایباد کنونی قرار داشته‌اند. نکته دیگر اینکه بلافاصله پس از پایان یافتن دامنه های شمالی کوهستان، بیابانی بی آب و علف و سوزان و صعب‌العبور قرار داشته است، «چنانکه هم اکنون ناآبادی و لم یزرعی در آنجا مشهود است. از منابع تاریخی و جغرافیایی هم بر نمی‌آید که پیشترها در آنجا آبادی و سرسبزی بوده باشد» (سیدی، ۱۳۷۳: ۴۴). کما این که ابوالفضل بیهقی وقتی عبور سپاه سلطان مسعود غزنوی از ترخاب سرخس به هرات را (در سال ۴۳۰ ه.ق) گزارش می‌داده درباره این بیابان نوشته است: «دیگر روز این مواکب و لشکرها بازگشت و بر طرف هریو منزل کردند و آهسته آهسته می‌رفتند تا از آن **بیابان‌ها** بیرون آمدند و در صحرا افتادند و بیاسودند و خوش خوش می‌رفتند تا به هریو رسیدند و در آنجا منزل کردند» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۶۰۱/۱-۶۰۲). بنابراین قرار داشتن زورآباد در مجاورت هریود و کشف رود، یک ویژگی جغرافیایی خاص به آن بخشیده و واقع شدن آن در کنار رشته کوه کم معبر و مرزی ایران و ترکمنستان هم اهمیت تاریخی بدان داده است» (سیدی، ۱۳۷۳: ۳۸). شارحان شاهنامه هم از این دو شهر، اطلاع چندانی به دست نداده‌اند. کزازی در کتاب دیگر خود که گزارش شاهنامه است، بدون اشاره به این مکان می‌گوید:

«...پگاهان بایوز و باز به سوی جایی روی نهادند که شهد نامیده می‌شد و نخجیرگاه افراسیاب بود در یک سوی آن، کوهی بالا می‌افراخت و در سویی دیگر رودی می‌خروشید، در کران دیگر آن هامون فراخ و آکنده از مرغ (نخجیر) سرخس جای داشت

و بیابان یک هفته را در آن نخچیر گاه به شادی و شکار گذرانیدند ...» (کزازی، ۱۳۹۲: ۱۴۰)

با توجه به موارد گفته شده، پیداست که این اظهار نظر نادرست است و این دو شهر نمی‌تواند در آن سوی آمودریا باشد و به احتمال قریب به یقین با توجه به بیت بعد که شهر سرخس در آن آمده است، باید در همین مکان مورد بحث ما باشد؛ خالقی نیز در توضیح «رودآبد» می‌نویسد: «جای دقیق رودآبد و شیر روشن نیست. در جایی دیگر رودآبد محلی در مرز توران تصور شده است. از سوی دیگر، چون جیحون را مرز ایران و توران می‌دانستند، باید این نواحی را در نزدیکی های جیحون جستجو کرد» (فردوسی، ۱۳۸۹: ۳۶۴/۹). همان‌گونه که پیداست، نظرات این پژوهشگران نیز بر پایه حدس و گمان می‌باشد. برخی محققان به شرح این مکان پرداخته و آن را نادیده گرفته‌اند* به نظر می‌رسد ناشناختگی در یافتن مکان این شهر از آشفتگی در ضبط نسخه‌ها نیز باشد.

۲-۱- تفصیل نسخه بدل‌ها

تفصیل نسخه بدل‌های این بیت مطابق ضبط استاد خالقی مطلق به قرار زیر است:
ز رودآبد و شیر تا مرز توران از آن بخش گیتی به نزدیک و دور
(متن مطابق نسخه فلورانس)

مصراع اول مطابق چاپ ژول مول: ز جیحون همی تا سر مرز روم (ژول مول، ج ۱
۲۱۹/، بیت ۳۳) نسخه (ل): ز دریای پیکند تا مرز توران^۱ (چاپ مسکو، ج ۲/ ۴۵ ایات ۳۴-
۳۲ نیز شاهنامه به تصحیح مهدی قریب) نسخه (س، آ): ز رودآبد شهر تا مرز توران^۲؛ نسخه
(لن، لی، پ، لن^۲): ز رود ابل شهر تا مرز توران^۳؛ نسخه (و): پس از رود جیحون تا مرز
توران^۴؛ نسخه (ب): ز دروازه شهر تا مرز توران^۵؛ نسخه (ل^۳): در آورد در شهر تا مرز توران؛
نسخه (ل^۲): ز کوراب را تا به آموی و توران؛ نسخه (س^۲): ز رودابه رو تا سر مرز توران.

به لحاظ تصحیح متن، با توجه به ضبط نسخه موزه فلورانس در هر دو شاهد مثال و با توجه به انطباق کامل زورابد با رودآبد براساس منابع کهن جغرافیایی و تاریخی و نیز «اصل

تصحیح شاهنامه به یاری خود متن شاهنامه» (آیدنلو، ۱۳۸۹: ۸۳) و نیز اصل برتری صورت دشوارتر، می‌توان بر این باور بود که «زورابد» توسط کاتبان تصحیف به «رودآبد» شده است؛ البته طبق قاعده تبدیل واک‌ها به یکدیگر این امر مسبوق به سابقه است. برای تبدیل واک (ر به ز) و (ر به د) شواهدی وجود دارد. نمونه را: ارمان، آرمان؛ حسرت؛ ناراحتی برای از دست دادن چیز یا موقع «می‌کند خدا آن ظن را ارمانی [حَسْرَة] در دل‌های ایشان» (سورآبادی، ۱۳۸۱: ۳۵۲).

به کار رفتن «ز»/Z/ به جای «ر»/r/: «الحسران: ازمان خور [= ارمان‌خور، حسرت خورنده]»؛ «الحسران: ازمان خور (زنجی سجزی، همان: ۸۶). نمونه‌های دیگر تبدیل واک «ز» به «ر» در شاهنامه (جنگ یازده رخ) به کار رفته است. (یازده بار) نمونه را: زبید ← ریید
یکی سوی کوه گنابد بـسـرفـت یکی سوی زبید / ریید / خرامید تفت
(فردوسی، ۱۳۸۹: ۴ / ۱۰۳)

چو گودرز نزدیک زبید / ریید / رسید سران را ز لشکر همه بـسـرگـزید
(همان: ۴ / ۱۰۲)

تبدیل «ر» به «د» در متون دیگر هم شواهدی دارد. نمونه را: برادر = بدادر (تفسیر قرآن پاک: ۱۲ نیز تفسیری کهن از قرآن کریم: ۲۵، ۹۵ نیز: کلیله و دمنه: ۴۶، ۷۴، ۳۱) (به نقل از تاریخ زبان فارسی، خانلری، ۷۶/۲) یا در گویش سریشی «کلیر» بجای «کلید» به کار می‌رود:
سریشی: «کلیر : کلید» (ملایی، ۱۳۹۴: ۲۰۸).

ضبط نسخه موزه فلورانس و شاهنامه بنداری و سه نسخه (س، آ، س) نظر ما را که «زورآبد» به «رودآبد» تصحیف شده است، تقویت می‌کند؛ بنابراین در شاهد اول طبق قاعده تبدیل واک‌ها (ر به د) به یکدیگر بسیار بدیهی است که «زورآبد» به «رودآبد» تصحیف شود.

در شاهد دوم ضبط نسخه‌ها در مصراع دوم به قرار زیر است:

به نخجیر گاه رد افراسیاب به یک دست رودآبد و رودآب
(متن مطابق نسخ ب، س، ق ۲)

نسخه (ف): ز یک دست کوه و دگر رودآب؛ نسخه (ق): ز یک روی کوه
و ز یک روی آب؛ نسخه (ل، لی): ز یک دست کوه و ز یک دست آب؛ نسخه (لن،
پ، لن ۲): به یک دست رود اندر آورد آب؛ نسخه (و): ز یک دست طوس آمد و
رود آب؛ نسخه (آ): به یک دست رود آید و دیگر آب.
نسخه (ل ۲): به یک دست زور آید و رودآب.

۲-۲- ارزیابی نسخه‌ها

نسخه بدل‌های آورده شده در هر دو شاهد مثال موید نظر ماست. توضیح این که در
شاهد اول که چهار واژه کلیدی رودآبد، شیر، مرز تور و مرزی که در آنجا رسم خرگاه
بوده و در شاهد دوم - که شاهد اول از شاهنامه را تقویت می‌کند - واژه‌های رودآبد،
خرگه و خیمه، سرخس و بیابان آمده است که با توجه به ادله تاریخی و جغرافیایی ارائه
شده و نزدیکی این سه مکان به یکدیگر، شکی باقی نمی‌گذارد که رودآبد شاهنامه همان
زورآبد است. در ارزیابی نسخه بدل‌ها، در شاهد اول، نسخه موزه فلورانس، شاهنامه بنداری
و سه نسخه (س، آ، س ۲) که «رود آید» و «رودآبد» آورده، نظر ما را تاکید می‌کند. در
شاهد دوم یک نسخه به صراحت واژه «زورآبد» را آورده است. مصراع این گونه است: [به
یک دست زور آید و رودآب] که به نظر می‌آید باید «زورآبد» خوانده شود. (هر چند با
کتابت موجود هم قابل معنی است) و نسخه آ: [به یک دست رود آید و دیگر آب] که
قطعاً می‌باید تصحیف «زورآبد» باشد؛ با قرائت و کتابت موجود از حیث فصاحت کلام
خالی از اشکال هم نیست.

در شاهنامه بنداری هم نام «رُوزآبد» ذکر شده است: «فاستقرت الحال علی ان یکون من
حدّ رُوزآبد و شیر الی منتهی اقصی الصین و الختن لافراسیاب و التورانیه و من هذا الجانب
لزو و الایرانیه» (بنداری، ۱۹۷۰م: ۹۲) که با توجه به گفته یاقوت حموی درباره «زورآبد»
به نظر می‌رسد «رُوزآبد» شاهنامه بنداری باید «زورآبد» بوده باشد و نکته ای که این احتمال

را تقویت می‌کند، ضمّه‌ای است که روی (ر) گذاشته شده است که به نظر نگارنده می‌بایست نقطه (ز) باشد تا ضمّه .

در شاهد دوم هم جدای از اختلاف نسخ، در تمام مصرع‌های نسخه بدل‌ها، واژه‌های رود و کوه را مکرر مشاهده می‌کنیم، حال پرسش این است که زورآبد یا رودآبد باید مکانی باشد که هم دارای کوه است و هم رودی در کنار آن جاریست و تنها مکانی که می‌توانسته در نزدیکی سرخس که یک طرف آن کوه و یک طرف رود و طرف دیگر آن بیابان باشد، شکی باقی نمی‌گذارد که این مکان جغرافیایی به عینه منطبق بر شهر (زورآبد) مورد بحث ماست.

همان‌گونه که پیداست وجود این اختلاف نسخه‌ها با واژه رودآبد در شاهنامه نشان دهنده این است که این واژه دچار خطا و تحریف و تصحیف کاتبان در کتابت شده و رونویسی‌های بی‌شمار، این نام را دچار تغییر کرده است. علاوه بر آن، با توجه به اینکه نام این شهر بیش از دو بار در شاهنامه نیامده است، برناشناخته ماندن آن افزوده است؛ فقط از داستان «رستم و هفت گردان» به وضوح چنین برمی‌آید که رودآبد شهری در نزدیکی سرخس است و تنها محلی که در فاصله‌ی اندکی از سرخس قرار دارد و از نظر ساختار واژگانی شباهت با نام رودآبد دارد و دارای قدمتی تاریخی است و از حیث موقعیت جغرافیایی هم کاملاً با منطقه مزبور انطباق دارد، «زورآبد» است.

۲-۳- پیشینه تاریخی و جغرافیایی زورآبد

حال با بیان این ادله نگاهی به پیشینه جغرافیایی و تاریخی «زورآبد» در منابع کهن می‌اندازیم. «زورآباد تربت‌جام در طول و عرض جغرافیایی ۶۱ درجه و ۵ دقیقه و ۳۵ درجه و ۴۲ دقیقه و در ارتفاع ۶۴۵ متر از سطح دریا قرار دارد» (پاپلی یزدی، ۱۳۶۷: ۲۹۳). زورآبد یا زورآباد نام ولایتی است تاریخی که هم اکنون خرابه‌های آن در نزدیکی صالح‌آباد نمایان است؛ این شهر میان توس، سرخس، جام و نیشابور بوده است؛ در طول تاریخ این دیار حوادث زیادی بر خود دیده، گاه بالیده است و گاه خالی از سکنه شده است و اکنون با نام صالح‌آباد به حیات خود ادامه می‌دهد.

«زورابد از نظر جغرافیایی دشتی است نسبتاً کم ارتفاع در مجاورت دو رودخانه هریرود و کشف رود، واقع میان دو رشته کوه شمال و جنوب که از شمال زورابد را از سرخس و نواحی قدیمی گنج رستاق و بادغیس جدا می‌کند و از جنوب حایل میان زورابد و ولایت جام است. قرار داشتن **زورآباد** در مجاورت هریرود و کشف رود سبب اهمیت این دیار شده است» (سیدی، ۱۳۷۳: ۳۷).

حاشیه این دو رودخانه باید از مناطق اولیه تمدن در ایران بوده باشد، اگرچه اکنون این شهر در بستری از سکوت و انزوا به سر می‌برد، اما ویرانه‌ها و خرابه‌های باستانی در اطراف این شهر خبر از گذشته پر طمطراق این دیار می‌دهد که ره به مدینت قرون اولیه اسلام و پیش از اسلام و حتی به جرأت ماقبل تاریخ می‌برد.

«پژوهش‌های باستان‌شناسی، میراث فرهنگی برجای مانده در منطقه زورآباد و صالح آباد می‌نمایند که این دیار از تاریخی ریشه‌دار برخوردار بوده است و یک استقرار مدنی دراز مدت از پیش از اسلام تا قرن هفتم در آن محل بوده است. در منطقه تپه طلایی و هم چنین شور قلعه زورآباد سفالینه‌هایی کشف شده است که تاریخ این منطقه را به پیش از تاریخ می‌رساند» (همان: ۳۷ و ۶۴).

یکی از قدیمی‌ترین متون فارسی که نام این شهر در آن ذکر شده، مقامات ژنده پیل شیخ احمد جام است. مؤلف آن در احوال ژنده پیل نوشته است: «چون ازدحام شهر سرخس بسیار شد مولانا شیخ الاسلام از آن جا برفت و به کوه استاد زورآباد آمد، و در آن کوه چهار صومعه به چهار جای مختلف بنا کرد و امروز همه برجاست و معمور، و حالت ها و کارها و کرامت ها که در آن جا رفته است اگر در قلم آید به تطویل انجامد... پس از مدتی او از آنجا به فرمان (سلطان سنجر) به معدآباد آمد و ساکن شد و خلقی از اطراف روی به وی نهادند» (مقامات ژنده پیل، ۱۳۴۰: ۴۷).

علاوه بر کتاب فوق، نام **زورآباد** سه بار در کتاب خلاصه المقامات ابوالمکارم شهاب الدین اسماعیل بن شیخ الاسلام خواجه علاء الدین از احفاد شیخ احمد جام که نسبش به سه واسطه به شیخ جام می‌رسد؛ در باب سیم در ذکر اولاد و ازواج شیخ و در ذکر دهمین

فرزند وی گوید: «دهم شمس الدین مطهر، مدفن او در قطمیران است به ناهیت هرات و فرزندان او در جام در تربت مقدسه و معد آباد و بیزد و خرجرد و اسفرغاد و بردویه و زورآباد و خواف و باخرز و هرات و نیشابور و ...» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۳: ۱۸۱). بار دوم در ذکر احوال مادر فرزندان شیخ احمد از زورآباد نام برده، می گوید: «این فرزندان از ۸ منکوحه بوده‌اند: اول از برس والده فخرالدین ابوالحسن؛ ... دیگر از استاد زورآباد والده عماد الدین عبد الرحیم ...» (همان: ۱۸۳) سوم بار گوید: «دیگر وقتی دختری آوردند نابینا از **زورآباد** والده در آن وقت شیخ به ده استاد رسید پرسید که از کی باز نابینا شده است» (همان: ۲۳۳).

سنایی غزنوی نیز که هم عصر شیخ احمد جام بوده است در دیوان خود اشاره‌ای به شهر زورآباد می کند که به اظهار مصحح مقامات ژنده پیل، زورآباد میان جام و سرخس است.

ای چو ماهی نشسته در خرگاه وز تو خرگاه چون سپهر از ماه
دان که داریم عزم زورآباد منم و یک خر و دو سه همراه
(دیوان سنایی، ۱۳۸۰: ۱۰۹۴)

در نسخه بدل‌های این قطعه شعر که با شماره «ع» مشخص شده به جای زورآباد، کلمه «رودآبد» آمده است و اینکه استاد مدرّس رضوی ضبط «زورآباد» را بر «رودآبد» ترجیح داده و در متن آورده است، به نظر نگارنده شکی باقی نمی گذارد که این زورآباد بعدها به رودآبد تصحیف شده است یا به احتمال این دو نام بر یک جای اطلاق می شده است؟ بنا به گفته مرحوم مدرّس رضوی «نسخه «ع» از نظر خصوصیات کتابتی مانند نسخ قدیمی است واهمیت آن از این نظر است که این نسخه دارای مقدمه‌ای است که حکیم سنایی بر آن نوشته است» (همان: ۱۵۱). یاقوت حموی نیز در معجم البلدان از این دیار با تلفظ عربی آن «زورآبد» یاد می کند و این دیار را ناحیه ای در سرخس مشتمل بر چندین دهکده می داند: «زورآبد نام دو جایگاه است: ۱- ناحیه‌ای در سرخس مشتمل بر چندین دهکده ۲- از دهکده‌های نیشابور است و برخی گفته‌اند از دهکده‌های ترشیز است» (یاقوت حموی،

۱۳۶۲: ۱۰۶-۱۰۷). بنابراین به نظر می‌رسد می‌باید واژه «رُوزابد» (به ضم ر) که در شاهنامه بنداری آمده، تصحیف همین «زورابد» باشد که احتمالاً کاتبان آن را اشتباه خوانده یا کتابت کرده‌اند. اهمیت این دیار تا به آن حد مهم بوده است که آن را هم ردیف شهرها و ولایات نسبتاً بزرگ سده‌های پنجم تا هفتم ایران می‌دانستند. چنانکه عظاملک جوینی در تاریخ جهانگشا - در ذکر استخلاص تولى خراسان را - می‌نویسد: «از راست و چپ و شرق و غرب لشکر بفرستاد، و تمامت را مستخلص کرد، چون ابیورد و نسا و یازر و طوس و جاجرم و جوین، بیهق و خواف و سنجان و سرخس و زورابد و از جانب هرات تا حدود سجستان برسیدند و گُشش و غارت و نهب و تاراج کردند...» (جوینی، ۱۳۸۷: ۱/۳۲۸). به عنوان جمع‌بندی آنچه گذشت می‌توان گفت: جغرافیای ویژه منطقه **زورآباد** کلید مهم برای گشایش گره‌ها و سوالات تاریخی آن دیار است. خطه مزبور به سبب مجاورت با دو رود هریرود و کشف رود در سپیده دم تاریخ مورد توجه خاص انسان‌های کشت ورز و یکجانشین قرار گرفته و اولین مدنیت‌های اقوام آریایی و بومی ایرانی در آن محل صورت گرفته است؛ در نتیجه آثار مدنیت قبل از تاریخ در آن دیده می‌شود.

«رشته کوه سدید و یال افراشته زقوم (دنباله هزار مسجد و کپه داغ) در شمال **زورآباد** و حدّ فاصل میان آن ناحیه و دشت خاوران و غرب هرات، سبب رفت و آمد اندک مردم دو سو گشته ولی تا وقتی که مهاجران و مسافران اندک بوده‌اند گذرگاه‌های کوچک و رودخانه‌های آن سلسله جبال پر رفت و آمد بوده‌اند، بدین سبب ردّ پای مهاجرت اقوام آریایی و دیگران در آن معابر به وضوح دیده می‌شود» (سیدی، ۱۳۷۳: ۴۳ - ۴۴).

اگر چه به جز زورآباد سرخس و نیشابور در جاهای دیگر ایران هم زورآباد وجود داشته است، اما یادکردهای فوق همگی به دو **زورآباد** سرخس و نیشابور توجه داشته‌اند و از این دو، زورآباد میان جام و سرخس بزرگتر و مهم‌تر بوده است. این روایات مربوط به زورآباد، از سویی از دیرینگی این سرزمین حکایت می‌کنند و از سویی دیگر دلیلی است بر هویت اصیل مردم این سامان.

۳- نتیجه گیری

پیشنهاد نگارنده این است که با توجه به تمام ادله آورده شده و دلایل زیر، ضبط «زورابد» بر «رودابد» مرجح به نظر می‌رسد:

۱- واژه «زورابد» طبق ضبط دو نسخه و تقویت آن توسط سه نسخه دیگر به انضمام شاهنامه بنداری.

۲- ضبط واژه «زورابد» (زوراباد) در دیوان سنایی و ترجیح آن بر (رود آبد) نیز آمدن این جای نام در معجم البلدان یاقوت حموی.

۳- انطباق این جای نام با زوراباد بر اساس تمام منابع تاریخی و جغرافیایی و نیز جغرافی دانی کامل فردوسی از جای نام های جغرافیایی در حوزه خراسان بزرگ بر اساس شواهد موجود.

۴- انطباق و تصحیف «زورابد» به «رودابد» بر اساس قاعده تحول واکها از حیث زبانشناسی.

۵- اصل تصحیح شاهنامه به یاری خود متن شاهنامه و نیز اصل برتری صورت دشوارتر.

۶- نیامدن «رودابد» به عنوان مکان در هیچ یک از منابع جغرافیایی و تاریخی کهن. بنابراین، پیشنهاد می‌شود، «رودابد» شاهنامه همان «زورابد» (زوراباد) تربت جام است و جای نام «شیر» هم با توجه به ادله ارائه شده، احتمالاً همان «شیرتپه» باستانی در نزدیکی سرخس است.

یادداشت‌ها

۱- ل: دستنویس کتابخانه بریتانیا در لندن.

۲- س: دستنویس کتابخانه طویقا پو سرای در استانبول؛ آ: دستنویس کتابخانه دانشگاه آکسفورد.

۳- لن: دستنویس کتابخانه عمومی دولتی لنینگراد؛ لی: دستنویس کتابخانه لیدن؛ پ: دستنویس کتابخانه ملی پاریس.

۴- دستنویس کتابخانه پاپ در واتیکان.

۵-ب: دستنویس کتابخانه برلین.

۶-استاد: روستای قدیمی و کوهستانی خوش آب و هوایی است که اکنون «استای» یا «استا» خوانده می شود و جزء ولایت زورآباد است.

فهرست منابع

الف) کتاب ها

۱. احمدی، محمد. (۱۳۹۱). **سرخس ناصری**. با مقدمه سید حسین رئیس السادات. مشهد: آستان قدس رضوی.
۲. افشار، ایرج. (۱۳۹۰). **کتابشناسی فردوسی و شاهنامه**. چ اول. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
۳. بامداد، مهدی. (۱۳۴۴). **آثار تاریخی و سرخس**. تهران: انجمن آثار ملی.
۴. بنداری، فتح بن علی. (۱۹۷۰ م). **شاهنامه بنداری**. تهران.
۵. بیهقی، ابوالفضل. (۱۳۸۸). **تاریخ بیهقی**. مقدمه تصحیح و تعلیقات و فهرست ها از محمد جعفر یاحقی و مهدی سیدی. تهران: سخن.
۶. پاپلی یزدی، محمد حسین. (۱۳۶۷). **فرهنگ آبادی ها و مکان های مذهبی کشور**. مشهد: بنیاد پژوهشی اسلامی آستان قدس رضوی.
۷. جوینی، عطاملک. (۱۳۸۷). **تاریخ جهانگشا**. براساس نسخه قزوینی به اهتمام احمد خاتمی. چاپ اول. ج اول. تهران: نشر علم.
۸. حموی، یاقوت. (۱۳۶۲). **گزیده مشترک یاقوت حموی**. ترجمه محمد پروین گنابادی. چاپ دوم. تهران: امیر کبیر.
۹. زنجی سجزی، محمود بن عمر بن محمود بن منصور القاضی. (۱۳۷۲). **مذهب الاسماء فی مرتب الحروف و الاشیاء**. به تصحیح محمد مصطفوی. ج ۱. تهران: علمی و فرهنگی.
۱۰. سعیدی، عباس. (۱۳۵۴). **سرخس دیروز و امروز**. تهران: توس.

۱۱. سنائی، ابوالمجد مجدود بن ادم. (۱۳۸۰). **دیوان**. به تصحیح مدرس رضوی. چاپ پنجم. تهران: سنایی.
۱۲. سورآبادی، ابوبکر عتیق. (۱۳۸۱). **تفسیر سورآبادی**. به تصحیح سعیدی سیرجانی. تهران: فرهنگ نشر نو.
۱۳. سیدی، مهدی و دیگران. (۱۳۷۳). **زورآباد جام**. چاپ اول. مشهد: محقق.
۱۴. ----- و نادره سیدی و اشرف السادات میرکمالی. (۱۳۸۳). **فرهنگ جغرافیای تاریخی ترکمنستان**. چ اول. رازنی فرهنگی ایران در ترکمنستان: انتشارات الهدی.
۱۵. شجاعی مهر، حسن. (۱۳۹۲). **درآمدی در جغرافیای تاریخی فرارود**. چ اول. تهران: انتشارات سمت.
۱۶. شفیع کدکنی، محمد رضا. (۱۳۹۳). **درویش ستهنده (شیخ جام)**. چاپ اول. تهران: انتشارات سخن.
۱۷. شهیدی مازندرانی، حسین (بیژن). (۱۳۷۴). **راهنمای نقشه جغرافیایی شاهنامه فردوسی**. چ دوم. موسسه جغرافیایی و کارتوگرافی سحاف.
۱۸. ----- (۱۳۷۷). **فرهنگ شاهنامه (نام کسان و جای ها)**. تهران: نشر بلخ وابسته به بنیاد نیشابور.
۱۹. فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). **شاهنامه**. به تصحیح جلال خالقی مطلق. جلدهای اول. دوم. چهارم و نهم. چ اول. تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
۲۰. ----- (۱۳۷۵). **شاهنامه**. به کوش پرویز اتابکی بر اساس (چاپ ژول مول). چ اول. چ اول. تهران: علمی فرهنگی.
۲۱. ----- (۱۳۸۶). **شاهنامه**. به کوشش مهدی قریب. چ اول. چ ۱. تهران: دوستان.
۲۲. ----- (۱۳۸۷). **شاهنامه**. تحت نظری. ا. برتلس. به کوشش سعید حمیدیان. جلد ۲. چ ۹. تهران: قطره.
۲۳. کزازی، میرجلال الدین. (۱۳۸۱). **نامه باستان**. چ ۲. تهران: سمت.

۲۴. ----- (۱۳۹۲). **دفتر دانایی و داد (بازنویست شاهنامه)**. چ اول. تهران: معین.
۲۵. گای. لسترنج. (۱۳۳۷). **جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی**. ترجمه محمود عرفان. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۶. محمد غزنوی، خواجه سدیدالدین. (۱۳۴۰). **مقامات ژنده پیل**. تصحیح حشمت الله سندنجدی. تهران.
۲۷. مقدسی، ابو عبدالله محمد. (۱۳۶۱). **احسن التقاسیم**. ترجمه دکتر علینقی منزوی. تهران: شرکت سهامی مولفان.
۲۸. ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۷۷). **تاریخ زبان فارسی**. جلد ۲. چاپ ششم. تهران: فردوس.

(ب) مقاله ها

۱. آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۹). «مافرخان نام مکانی در شاهنامه». نامه فرهنگستان. دوره ۱۱. تابستان شماره ۲. پیاپی ۴۲. ۸۲ - ۸۶.
۲. اقتداری، احمد. (۱۳۸۹). «دانش جغرافیایی فردوسی درست است». پژوهش های ایران شناسی. ج ۲۰. مقاله اهدا شده به دکتر محمد امین ریاحی. تهران: بنیاد موقوفات ایرج افشار. ۲۰ - ۳۰.
۳. تهامی، مرتضی و مراد کاویانی راد. (۱۳۹۴). «جای نام شناسی سرحدات ایران از منظر شاهنامه فردوسی». فصلنامه ژئوپلوتیک. سال یازدهم. ش دوم. تابستان ۹۴. ۸۹-۱۱۴.
۴. سرکاراتی، بهمن. (۱۳۵۷). «بنیان اساطیری حماسه ملی ایران». شاهنامه شناسی. شماره اول. ۷۰-۱۲۰.
۵. مدی، ارزنگ. (۱۳۶۹). «سخنی پیرامون جغرافیای اساطیری و حماسی». فرهنگ. پاییز ۶۹. ۲۹۵-۳۰۲.
۶. یاحقی، محمد جعفر. (۱۳۹۱). «دو جای نام ناشناخته در شاهنامه». جستاری های ادبی. شماره ۱۷۹. سال چهل و پنجم زمستان ۹۱. ۱-۱۷.

ج) پایان نامه‌ها

۱. ملایی، حسن. (۱۳۹۳). واژه‌نامه گویش روستای سریش از توابع سبزوار. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی. به راهنمایی محسن صادقی. دانشگاه پیام نور مرکز نیشابور.

